



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر

تاریخ: ۲۶/ بهمن/ ۱۳۹۵

موضوع جزئی: مقدمه واجب - مباحث مقدماتی - واجب مطلق و مشروط -

مصادف با: ۱۶ جمادی الاول ۱۴۳۸

شک در رجوع قید به هیئت یا ماده - اشکال محقق خراسانی

به دلیل دوم مرحوم شیخ

جلسه: ۶۷

سال هشتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم در موضوع شک در رجوع قید به هیئت یا ماده مرحوم شیخ انصاری قائلند که قید رجوع به ماده می‌کند و همان طور که بیان شد دو دلیل بر مدعای خود اقامه کردند. دلیل اول ایشان مورد بحث و بررسی قرار گرفت و معلوم گردید که ناتمام است. دلیل دوم ایشان نیز عبارت بود از این که، اگر قید رجوع به هیئت کند، موجب رفع ید از اطلاق هیئت و ماده معا است، در صورتی که اگر قید رجوع به ماده کند، فقط موجب رفع ید از اطلاق ماده است و در دوران امر بین رفع ید از اطلاق واحد و رفع ید از دو اطلاق، مشخص است که رفع ید از یک اطلاق بهتر از این است که رفع ید از دو اطلاق شود. زیرا تقیید یا رفع ید از اطلاق خلاف اصل است. لذا اگر انسان راهی را در پیش گیرد که مرتکب یک خلاف اصل شود، بهتر است از این که در راهی قدم گذارد که دو خلاف اصل مرتکب شود. به عبارت دیگر اگر قید رجوع به ماده کند، فقط ماده تقیید می‌خورد و کاری به هیئت ندارد، ولی اگر قید به هیئت رجوع کند نه تنها خودش مقید می‌شود بلکه این تقیید خود به خود به ماده نیز سرایت می‌کند. لذا دو خلاف اصل بوجود می‌آید و قطعاً اگر انسان قصد انجام خلاف اصل داشته باشد، هر چه کمتر مرتکب شود بهتر است. پس انجام یک خلاف اصل بهتر از انجام دو خلاف اصل است این محصل دلیل ایشان بود که وقتی وجوب یا هیئت مقید به قیدی می‌شود معنایش این است که تا آن قید نیامده وجوب تحقق ندارد یعنی تا مجئی زید محقق نشود وجوب اکرام تحقق پیدا نمی‌کند. وقتی وجوب اکرام تحقق پیدا نکرد قطعاً خود اکرام نیز تحقق پیدا نمی‌کند، زیرا تا تکلیف و بعث و تحریک نباشد، اکرام تحقق پیدا نمی‌کند. پس فی الواقع با تقیید وجوب خود به خود واجب نیز مقید می‌شود و تا وجوب اکرام محقق نشود اکرام محقق نمی‌گردد و چون وجوب اکرام مقید به مجئی زید است پس خود اکرام هم قهراً مقید به مجئی زید می‌شود. لذا به همین دلیل است که تقیید هیئت خواه و ناخواه منجر به تقیید ماده می‌شود اما اگر ماده را تقیید کنیم، دیگر لطمه‌ای به اطلاق هیئت نمی‌زند و فقط خودش مقید می‌شود بنابر این تقیید ماده اولی از تقیید هیئت است.

اشکال محقق خراسانی به دلیل دوم مرحوم شیخ

محقق خراسانی می‌فرماید: قیدی که در رجوع آن به ماده و هیئت شک وجود دارد، تارة متصل است و اخیری منفصل. دلیل مرحوم شیخ انصاری در مورد قید منفصل درست است. اما در مورد قید متصل قابل قبول نیست. توضیح ذلک:

جهت روشن شدن بحث ابتدا مثالی از غیر هیئت و ماده مطرح می‌کنیم و سپس نتیجه آن را در بحث خودمان پیاده می‌کنیم. مثال برای قید متصل: اگر مولا دستور به عتق رقبه مومنه بدهد و از همان ابتدا بگوید: «اعتق رقبه مومنه» قید مومنه کنار رقبه از همان ابتدا آمده که به آن قید متصل می‌گویند و باعث خارج شدن کلام از اطلاق و مقید شدن آن از ابتدا می‌گردد. گاهی نیز مولا ابتدا می‌گوید: «اعتق رقبه» بعد با فاصله و به دلیل منفصل می‌گوید: «لا تعتق الرقبه الکافره» که تقیید «اعتق رقبه» است، منتهی با فاصله که به آن قید منفصل می‌گویند.

در جایی که تقیید به نحو متصل است، از همان اول چون قید متصل به کلام مولا ذکر شده است، برای این کلام اطلاق منعقد نمی‌شود. یعنی نمی‌توانیم به استناد مقدمات حکمت از «اعتق رقبه مومنه» استفاده اطلاق کنیم، چون یکی از مقدمات حکمت که عدم ذکر قرینه بر تقیید است محقق نشده. به عبارت دیگر مقدمات حکمت عبارت است از این که، مولا باید در مقام بیان باشد، مانعی از آوردن قید نباشد و قید هم نیاورد، قدر متیقن در مقام مخاطب نیز نباشد که اگر این چهار مقدمه یا سه مقدمه تمام شد، آن گاه عقل نتیجه می‌گیرد که این کلام مطلق است. ولی اگر فرض کنید جایی خود مولا قید را بیان کرده، دیگر جایی برای جریان اطلاق نیست، زیرا یکی از این مقدمات حکمت که نتیجه اش اطلاق است مخدوش است. زیرا توسط مولا قیدی بیان شده. پس در «اعتق رقبه مومنه» خود مولا قرینه بر تقیید ذکر کرده و با وجود این قرینه دیگر اطلاقی در این کلام وجود ندارد.

اما در مورد قرینه منفصله مسئله متفاوت است. یعنی وقتی ابتدا مولا می‌گوید «اعتق رقبه»، مقدمات حکمت جریان پیدا می‌کند و چون مولا همراه با گفتن «اعتق رقبه» قیدی را نیاورده و از طرفی نیز در مقام بیان بوده. لذا یک ظهور بدوی در اطلاق پیدا می‌شود. ولی بعد از مدتی که «لا تعتق الرقبه الکافره» توسط مولا بیان می‌شود، کشف می‌شود که در گذشته وقتی مولا جمله اول را بیان می‌کرد، در مقام بیان نبوده. به عبارت دیگر یک اطلاق بدوی در کلام متکلم شکل گرفته ولی استقرار پیدا نکرده و با آمدن جمله دوم آن اطلاق نیز منهدم می‌شود.

پس در تقیید به قید متصل، چون مقدمات حکمت جاری نمی‌شود اساساً اطلاقی منعقد نمی‌شود و در تقیید به قید منفصل نیز معلوم شد که ابتدا اطلاق بدوی شکل می‌گیرد ولی با آمدن قید، این اطلاق از بین می‌رود و معلوم می‌شود که اطلاق مستقر نشده است. حال بعد از ذکر مثال سراغ بحث خودمان می‌رویم.

الف) قید متصل

بحث در ما نحن فیه این است که کلامی که متکلم بیان کرده همراه با یک قید متصل است، منتهی شک داریم که قید رجوع به هیئت می‌کند یا ماده؟ پس فرض این است که کلام مقید است و قید آن نیز یک قید متصل است. حال اگر قید متصل باشد دیگر جای جریان مقدمات حکمت نیست. زیرا یکی از مقدمات حکمت، عدم ذکر قید است. در حالی که طبق آن چه که گفته شد فرض ما این است که در کلام قید آمده آن هم به نحو متصل. لذا اگر بگوییم قید به هیئت رجوع کرده است معنایش این است که اساساً در مورد خود هیئت، اطلاقی منعقد نشده است. وقتی اطلاق در هیئت منعقد نشد (چون مقدمات حکمت نسبت به آن تمام نبود) قهراً مقدمات حکمت در مورد ماده هم تمام نیست. اگر فرضاً خیلی روشن و واضح از اول ما می‌دانستیم که قید به هیئت می‌خورد و اساساً شک هم نداشتیم، وقتی قید متصل باشد، معنایش این است که مقدمات حکمت اساساً در مورد هیئت جاری نمی‌شود، زیرا جریان اطلاق مبتنی بر این است که همه مقدمات حکمت تکمیل باشد که یکی از آن‌ها عبارت است از عدم وجود قید. اگر یقین داریم قید به هیئت رجوع می‌کند مثلاً خود مولا گفته قید رجوع به هیئت می‌کند، در آن صورت اساساً مقدمات حکمت جریان پیدا نمی‌کند،

لذا اطلاق در ناحیه هیئت شکل نمی‌گیرد. اگر اطلاق در ناحیه هیئت شکل نگرفت قهرا اطلاق در ناحیه ماده نیز شکل نمی‌گیرد، ولی مسئله این است که این عدم اطلاق در ناحیه هیئت به واسطه چیست و ناشی از چیست؟ آیا ما این کار را کردیم یا خود مولا آن را مقید کرده، اگر خود مولا اطلاق در ناحیه هیئت را به نحوی از بین برد، این دیگر اصل نیست. خلاف اصل این است که بخواهیم آن را به گردن مولا بگذاریم اما وقتی مولا از اول خودش چیزی را مقید کرده و خودش برای آن قید آورده و باعث شده مقدمات حکمت جریان پیدا نکند و اطلاق در کلام محقق نشود، (که لازمه اش این است که در ناحیه ماده نیز اطلاق نباشد). دیگر خلاف اصلی اتفاق نیفتاده است و در این مورد فرقی بین رجوع قید متصل به هیئت و رجوع قید متصل به ماده نیست. به عبارت دیگر اگر قید متصل باشد، نه در رجوع قید به هیئت اشکالی وجود دارد نه در رجوع قید به ماده، نه این خلاف اصل است نه آن تا بگوییم امر دائر بین یک خلاف اصل است یا دو خلاف اصل. زیرا خلاف اصل جایی است که مطلق را رسماً تقیید کنیم، ولی اگر کاری کنیم که زمینه اطلاق از بین برود، دیگر خلاف اصلی اتفاق نمی‌افتد.

درست است اگر قید به هیئت رجوع کند موجب تقیید اطلاق در ناحیه هیئت می‌شود، ولی به طور کلی دیگر زمینه اطلاق در ناحیه ماده از بین می‌رود. لذا زمانی که زمینه اطلاق ماده از بین برود، دیگر خلاف اصلی اتفاق نمی‌افتد.

تمام تلاش مرحوم شیخ انصاری این بود که بگوید: بین ارتکاب دو خلاف اصل که در اثر رجوع قید به هیئت پیش می‌آید و بین ارتکاب یک خلاف اصل که در اثر رجوع قید به ماده پیش می‌آید چاره‌ای نداریم جز اینکه راه دوم را انتخاب کنیم یعنی ارتکاب یک خلاف اصل (یعنی رجوع قید به ماده) تا ارتکاب دو خلاف اصل و رجوع قید به هیئت. در مقابل محقق خراسانی می‌گویند: این کلام در مورد قید متصل معنا ندارد. زیرا آن تقییدی که به اصطلاح خلاف اصل است در ما نحن فیه اتفاق نیفتاده است، زیرا مولا به گونه‌ای وارد شده، که به خاطر عدم وجود بعضی از مقدمات حکمت، اساساً اطلاق منعقد نمی‌شود، بلکه اگر ابتدا اطلاق منعقد می‌شد، سپس آن را مقید می‌کردیم در این صورت خلاف اصل متصور بود اما در ما نحن فیه اصلاً زمینه‌ای برای اطلاق در ناحیه ماده بوجود نیامده تا ایشان بخواهند بگویند این جا خلاف اصل اتفاق می‌افتد.

به عبارت دیگر اگر اطلاق منعقد شود و سپس مطلق مقید شود، میگوییم تقیید مطلق خلاف اصل است. اما اگر مسئله به گونه‌ای پیش برود که به طور کلی اطلاق منعقد نشود دیگر تقیید خلاف اصل نیست. وقتی اطلاق منعقد نشود دیگر خلاف اصل معنا ندارد. در واقع مولا کاری کرده که زمینه اطلاق در ناحیه ماده از بین رفته. وقتی که مولا قید را به هیئت می‌زند و هیئت را مقید می‌کند آن هم به نحو متصل معنایش این است که اصلاً با نصب قرینه جلوی نتیجه‌گیری را از مقدمات حکمت می‌گیرد. زیرا یک مقدمه از مقدمات حکمت وجود ندارد. بنابراین اطلاق تحقق پیدا نمی‌کند، لذا خلاف اصلی نیز متحقق نمی‌شود.

پس به نظر مرحوم شیخ انصاری در قید متصل، اگر قائل به رجوع قید به هیئت شویم، خلاف اصل در ناحیه ماده محقق نمی‌شود زیرا خود مولا سبب تضییق ماده شده و آن قید را جداگانه ما تحمیل نکردیم. وقتی خود مولا قیدی را برای هیئت انتخاب کرده، خود به خود موجب می‌شود که در ماده نیز تضییق ایجاد شود و اگر خود مولا کاری کند که زمینه اطلاق از بین برود دیگر خلاف اصلی اتفاق نیفتاده است. همچنین اگر قید رجوع به ماده کند مطلب از همین قرار است. پس هیچ فرقی بین رجوع قید به هیئت و بین رجوع قید به ماده نیست بر خلاف آن چه که مرحوم شیخ انصاری بیان کردند. بر این اساس معلوم نیست چرا ایشان رجوع قید به ماده را ترجیح دادند.

(ب) قید منفصل

اما در قید منفصل محقق خراسانی ارتکاب دو خلاف اصل در صورت رجوع قید به ماده را قبول می کند.

زیرا وقتی در قید منفصل وجوب اکرام معلق بر مجی زید می شود و مثلاً گفته می شود «اکرم زیدا» و سپس بعد از مدتی گفته می شود «لا تکرمه ان لم یجتک» یعنی ابتدا مولا می گوید زید را اکرام کن و سپس به دلیل منفصل می گوید اگر نیامد اکرامش نکن در حقیقت اطلاق وجوب اکرام را تقیید می کند. اگر شک داریم که رجوع به هیئت می کند یا ماده یعنی به وجوب بر میگردد یا خود اکرام، چنانچه قید رجوع به هیئت کند، دو خلاف اصل مرتکب شده ایم. زیرا هم اطلاق هیئت لطمه می خورد و هم اطلاق ماده. زیرا فرض این است که اطلاق محقق شده ولو یک ظهور بدوی داشته اما مقدمات حکمت جریان پیدا کرده. یعنی وقتی شنونده می بیند مولا دستور داده زید را اکرام کن در حالی که در مقام بیان بوده و قیدی نیاورده لذا مقدمات حکمت را تمام شده می داند و اطلاق را در ناحیه هیئت جاری می شود و در نتیجه در ماده هم اطلاق محقق می شود. وجوب اکرام مقید به چیزی نیست، خود اکرام نیز مقید به چیزی نیست، لذا تا قبل از آمدن قید منفصل دو اطلاق بدوی استقرار پیدا کرده اما اکنون که قید منفصل آمده و مولا دستور داده «لا تکرمه ان لم یجتک» و به وسیله این قید وجوب اکرامی را که قبلاً گفته بود مقید به قید «مجی زید» کرده آن هم به دلیل منفصل حال اگر قید مجی زید را به هیئت بزینم، هم اطلاق هیئت را از بین می برد، هم اطلاق ماده. زیرا وقتی وجوب مقید شود خود بخود واجب هم مقید می شود. ولی اگر قید را به ماده بزینم و بگوییم اینجا واجب مقید می شود دیگر به اطلاق هیئت لطمه نمی زند. وجوب از اول بوده است ولی واجب بعد از مجی زید محقق می شود.

پس محقق خراسانی دلیل مرحوم شیخ انصاری را در قید متصل رد می کند ولی در قید منفصل کلام ایشان را می پذیرد.

بحث جلسه آینده

محقق خراسانی در پایان اشکال به مرحوم شیخ انصاری یک فتأمل دارند که مورد بحث واقع شده که آیا در واقع اشاره به یک اشکالی در این جواب است و ایشان قصد دارند در مورد قید منفصل اشکال به این جواب نماید یا اینکه مطلب دیگری است که ایشان به آن اشاره می کنند. اینجا محل اختلاف واقع شده است.

«الحمد لله رب العالمین»